

مسأله گتیه و پاسخ‌های آن

محمد جعفری*

۱- درآمد

معرفت (to know)، سه معنا و یا به تعبیر دقیق‌تر سه کاربرد دارد:^۱

۱) معرفت این که (Knowledge that):

در این کاربرد، متعلق معرفت یک گزاره است و ما چیزی را به عنوان اطلاعات می‌پذیریم؛ مانند «می‌دانم که برخی قارچ‌ها سمی‌اند». از این رو به آن معرفت گزاره‌ای (Propositional) نیز می‌گویند؛

۲) معرفت چگونگی (Knowledge how – competence Knowledge):

در این کاربرد معرفت به معنای داشتن نوعی خاص از مهارت است و لذا متعلق معرفت نوعی توانایی است؛ مانند «می‌دانم چگونه رانندگی کنم». معرفت‌شناسان میان معرفت گزاره‌ای و معرفت چگونگی چهار تفاوت عمده را بر شمرده‌اند.^۲

۳) معرفت از راه آشنایی (Knowledge by acquaintance):

معنای سوم دانستن، آشنا بودن با کسی یا چیزی است مانند: «من فلانی را می‌شناسم» یعنی با او آشنا هستم؛ از این رو به این نوع معرفت «Knowing a person» نیز اطلاق می‌گردد.

تفاوت میان این سه نوع معرفت را به اختصار می‌توان این‌گونه بیان کرد که در اولی متعلق معرفت گزاره است و در دومی فعل و توانایی و در سومی شخص یا شیء. صرف نظر از مباحثی که میان معرفت‌شناسان در باره این مسأله مطرح بوده که آیا معرفت نوع دوم و سوم قابل تحویل و ارجاع (reduction) به معرفت نوع اول می‌باشد یا نه، این نکته بدیهی است که از میان این سه کاربرد، تنها معنای اول، یعنی معرفت گزاره‌ای، است که در نظریه معرفت و مباحث معرفت‌شناسی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

تحلیل معرفت گزاره‌ای همواره یکی از مسایل اصلی معرفت‌شناسی بوده است و سابقه آن به یونان باستان برمی‌گردد. این پرسش از دیرباز مطرح بوده که چه چیزی را می‌توان معرفت تلقی نمود و عناصر سازنده معرفت چیست؟ آنچه تا چند دهه قبل مورد وفاق بسیاری از معرفت‌شناسان غرب بوده، این تعریف از معرفت بوده است: «معرفت، عبارت است از باور صادق موجه» *justified true belief*. به بیان منطقی اگر شخصی می‌گوید «معرفت دارم که p»، حصول سه شرط لازم و کافی است:

۱. p صادق است؛
۲. S به p باور دارد؛
۳. S در باور به p موجه است.

البته ریشه این تحلیل سه وجهی (tripartite analysis) به افلاطون بر می‌گردد. افلاطون در ثلاثتوس ۲۰۱ و ۲۰۲ تأکید می‌کند که شناسایی غیر از پندار (باور) درست است؛ یعنی چه بسا کسی باور صادقی داشته باشد، اما معرفت نداشته باشد. افلاطون، شناسایی را باور صادقی می‌داند که بتوان در مورد آن توضیح داد. چیزی را می‌توان شناخت که بتوانیم در باره‌اش توضیحی بدهیم و آنچه توضیح ناپذیر باشد شناختنی نیست. اگر کسی در باره چیزی باور صادق داشته باشد، ولی نتواند آن را توضیح دهد، باید گفت که روح او به حقیقت برخورد نموده، ولی بدان معرفت پیدا نکرده است. کسی که نتواند به پرسش‌هایی که در مورد امری از وی می‌کنند، پاسخ دهد، به آن چیز شناسایی ندارد.^۲ افلاطون در منون ۹۸ نیز، به نحوی به این مطلب اشاره می‌کند.^۴ به روشنی پیدا است که نظر افلاطون در افزودن قید «توضیح‌پذیری» معطوف به همان عنصر سوم، یعنی عنصر توجیه (justification)، است.

تحلیل سه وجهی معرفت، به گونه‌های دیگری نیز ارائه شده که در نهایت به همان تعریف مشهور باز می‌گردد. مثلاً چیزلم (Roderick Chisolm) معتقد است شرایط لازم و کافی برای معرفت در شکل ذیل نهفته است^۵:

S، p را می‌داند اگر و تنها اگر

۱. S، p را بپذیرد؛

۲. S شاهد مناسب (کافی) برای p داشته باشد؛

۳. p، صادق باشد.

و یا آیر (A.J. Ayer) شرایط را به نحوه دیگری بازگو کرده است^۶:

S، p را می‌داند اگر و تنها اگر،

۱. p، صادق باشد؛

۲. S اطمینان داشته باشد که p صادق است؛

۳. S حق داشته باشد که به صدق p، اطمینان داشته باشد.

بدیهی است که «شاهد کافی داشتن» و «حق اطمینان داشتن» جایگزین «موجه بودن در باور» شده است و از این رو در آن‌ها قید و شرطی افزون بر تعریف مشهور دیده نمی‌شود.

۲- مسأله گتیه

مهم‌ترین چالش در برابر تعریف کلاسیک معرفت، از سوی ادmond گتیه (Edmund L. Gettier) مطرح شد. در سال ۱۹۶۳ گتیه با نگارش مقاله‌ای بسیار مهم و کوتاه، با عنوان «آیا معرفت همان باور صادق موجه است؟»^۷ به نقد دیدگاه مشهور در تعریف معرفت پرداخت و باعث تحول و انقلابی شگرف در معرفت‌شناسی غرب گردید. آلوین بلانتیخا می‌گوید: «در سال ۱۹۶۲ در کافه تریای دانشگاه ایالت واین با همکارم گتیه مشغول صرف قهوه بودیم. گتیه گفت: برای سال آینده تألیف قابل توجهی نخواهد داشت؛ تنها تصمیم دارد که چند مثال نقض کوچک به تعریف سنتی معرفت وارد سازد. او تأکید کرد که این یک کار ناچیز است؛ اما سال بعد گتیه مقاله‌ای در دو صفحه و نیم در مجله تحلیل^۸ (*Analysis*) در باب تعریف معرفت به چاپ رساند؛ مقاله‌ای که معرفت‌شناسی دیگر مثل آن را به خود ندید.»^۹ گتیه در این مقاله تأثیرگذار، تلاش کرد تا نشان دهد که تحلیل و تعریف سنتی معرفت به «باور صادق

موجه» ناتمام است. وی در این راستا از روشی ساده و در عین حال دقیق و کارآمد مدد گرفت؛ روشی که قبلاً نیز در جهت اثبات نادرستی تعریف معرفت به «باور صادق» از آن استفاده شده بود.^{۱۱} این روش عبارت بود از ارائه مثال‌های نقض (Counter examples). وی در قالب مثال‌هایی چند، نشان داد که چه بسا کسی به موضوعی باور صادق موجه داشته باشد، ولی نسبت به آن معرفت نداشته باشد و از این رو، این تعریف ناکارآمد است. گتیه قبل از ذکر مثال‌ها دو نکته را خاطر نشان می‌سازد:

نخست آن‌که یک شخص ممکن است که به گزاره‌ای باور موجه داشته باشد که در واقع کاذب است. دیگر آن که اگر p مستلزم گزاره q باشد و S باور موجه به p و استلزام p نسبت به q و استنتاج q از p داشته باشد، آن‌گاه S در باور به q نیز موجه خواهد بود.^{۱۱}

اینک مروری بر مثال‌های او خواهیم داشت:

مثال اول:

اسمیت و جونز برای رسیدن به یک شغل تلاش می‌کنند. اسمیت شاهد محکمی برای گزاره ذیل دارد:

(الف) جونز آن فردی است که به شغل مورد نظر دست می‌یابد و او در جیبش ده دلار پول دارد. شاهد اسمیت برای گزاره (الف) این است که رئیس آن شرکت اسمیت را مطمئن ساخته که جونز در نهایت برای آن شغل انتخاب می‌شود و اسمیت ده دقیقه قبل در جیب او ده دلار مشاهده کرده است.

گزاره (الف) مستلزم این گزاره است که:

(ب) مردی که به آن شغل می‌رسد ده دلار در جیب دارد.

اما بر خلاف تصور اسمیت، خود او بعداً به شغل مورد نظر رسید و به صورت اتفاقی ده دلار نیز در جیب خود یافت. پس گزاره (ب) صادق است و گزاره (الف) که اسمیت (ب) را از آن استنتاج کرده بود، کاذب از کار درآمد، ولی در عین این حال اسمیت به قضیه (ب) به گونه‌ای موجه باور دارد.

اما کاملاً روشن است که اسمیت به (ب) معرفت ندارد؛ زیرا (ب) بنا بر دلارهای موجود در جیب اسمیت صادق است و حال آن‌که اسمیت نمی‌دانست که چند دلار در

جیب او پول وجود دارد و باور خود به (ب) را مبتنی بر دلارهای جیب جونز کرده بود که به اشتباه تصور می‌کرد که او کسی است که به این شغل می‌رسد.

مثال دوم:

اسمیت شواهدی قوی بر این قضیه دارد که:

(ج) جونز مالک یک ماشین فورد است.

شاهد اسمیت آن است که جونز در گذشته، تا آنجا که حافظه اسمیت یاری می‌کند، دائماً یک ماشین فورد داشته است. اسمیت دوست دیگری به نام براون دارد که نمی‌داند هم‌اکنون در کجاست. اسمیت صرفاً به صورت اتفاقی و بر اساس گزاره (ج)، گزاره (ر) را می‌سازد:

(ر) یا جونز یک فورد دارد یا براون در بارسلونا است.

باور اسمیت به (ر) موجه است؛ زیرا آن را به درستی از (ج) که شواهدی قوی به نفع آن دارد، آغاز کرده است. پس از چندی روشن می‌شود که جونز یک ماشین فورد کرایه‌ای را سوار می‌شود ولی کاملاً بر حسب اتفاق براون در بارسلونا است. در این صورت با این که (ر) صادق است و باور اسمیت به آن موجه می‌باشد، نمی‌توان ادعا کرد که اسمیت آن را می‌داند.

گتیه، پس از ذکر این دو نمونه نقض، مدعی می‌شود که سه جزء معرفت، عناصری لازم ولی ناکافی هستند. البته، پیش از گتیه نیز، گاهی چنین مشکلی برای معرفت احساس می‌شده و در اذهان معرفت شناسان و فلاسفه گذر می‌کرده است، ولی هیچ‌گاه کسی به تنقیح و تنظیم آن اقدام نکرد. چیزلم به دو نمونه از این قبیل دغدغه‌ها اشاره کرده است. مورد اول مربوط به مینونگ (A. Meinong) در سال ۱۹۰۶ است که با مثال خطای سامعه و صدای سوت به نحوی، نارسایی تعریف معرفت را نشان داده است.^{۱۲} مورد دیگر مربوط به راسل در سال ۱۹۴۸ است که دو مثال را طرح می‌کند. وی می‌نویسد: «بسیار ساده می‌توان چند نمونه از باورهایی را که صادقند، ولی شناخت محسوب نمی‌شوند بیان کرد؛ مثلاً شخصی وجود دارد که به ساعت از کار افتاده خود می‌نگرد و تصور می‌کند که کار می‌کند و بر حسب اتفاق ساعت زمان صحیح را نشان می‌دهد. این شخص به باور صادقی در مورد زمان دست می‌یابد، بی آن که بتوان گفت که وی زمان را می‌داند. شخص دیگری وجود دارد که باور دارد که نام خانوادگی

نخست وزیر سال ۱۹۰۶ با b شروع می‌شود، او بدین جهت بر این باور است که فکر می‌کرده نخست وزیر بالفور (Balfour) است و حال آن که نخست وزیر آن زمان، بانرمن (Bannerman) است.^{۱۳}

۳- پاسخ‌های مسأله گتیه

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، پس از طرح مسأله گتیه، معرفت‌شناسی دچار تحول شگرف شد و توجه صاحب‌نظران این عرصه در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی دوباره به مسأله تحلیل معرفت معطوف گشت و در این راستا، نظریاتی نوین در حوزه معرفت‌شناسی شکل گرفت.

پاسخ به مسأله گتیه تا حدود زیادی، به پذیرش و یا عدم پذیرش کارآمدی مثال‌های نقض پیش گفته باز می‌گردد. به عبارت دیگر، پس از مقاله گتیه این پرسش فراروی همه معرفت‌شناسان قرار گرفت که آیا می‌توان دو مثال مذکور را رد کرد و تحلیل معرفت را به «باور صادق موجه» حفظ نمود و یا باید تحلیل مذکور را رد و یا بازسازی کرد و آن دو نقض را کارآمد دانست؟ در این باره، می‌توان گفت که سه رهیافت متفاوت در پاسخ گتیه شکل گرفت:^{۱۴}

الف) عده‌ای با پذیرش مثال‌های نقض گتیه تلاش کرده‌اند که تعریف سنتی معرفت را تکمیل و یا اصلاح نمایند؛

ب) عده‌ای با پذیرش مثال‌های نقض، به مخالفت با تعریف سنتی پرداخته، تعریفی دیگر از معرفت ارائه کردند؛

ج) عده‌ای مثال‌های نقض گتیه را به چالش خوانده، بر همان تعریف سنتی معرفت تأکید کردند.

۱- ۳ تکمیل تعریف سنتی

دسته‌ای از نظریه پردازان معرفت، کوشیده‌اند تا عناصر سه گانه معرفت را حفظ کنند و در پاسخ به گتیه یا مفهوم توجیه را پیچیده‌تر ساخته‌اند تا مشکلات مثال‌های گتیه را نداشته باشد و یا عنصر چهارمی به تحلیل سه وجهی افزوده‌اند. به هر روی، این دسته از معرفت‌شناسان در این ویژگی اشتراک دارند که همه به تقریری نو از «باور صادق

موجه» رسیده‌اند و تعریف سنتی معرفت را تکمیل و ترمیم کرده‌اند. در این‌جا، چند نمونه از این گونه پاسخ‌ها را ذکر می‌کنیم:

راه حل اول: «عدم وجود کذب ذی دخل» (absence of relevant falsehood)

این راه حل که از اولین پاسخ‌هایی است که به مسأله گتیه داده شده، از سوی مایکل کلارک (Clark) و نیز کیث لهرر (Keith Lehrer) - استاد فلسفه در دانشگاه آریزونا - در سال ۱۹۶۳ ارائه شده است. در این پاسخ شرط چهارمی افزوده می‌شود که آن‌چه از باور کاذب یا گروهی از باورها که یکی از آن‌ها کاذب است، استنتاج می‌شود، نمی‌تواند معرفت باشد؛ زیرا استنتاج از یک گزاره کاذب نمی‌تواند نتیجه مورد نظر را موجه سازد؛ مثلاً در مثال اول گتیه، اسمیت گزاره (ب) را که صادق است، از گزاره (الف) که کاذب است استنتاج نموده است. پس توجیه گزاره (ب) مبتنی بر گزاره کاذب (الف) است و این پذیرفتنی نیست. توجیه باور صادق نمی‌تواند مبتنی بر گزاره کاذب باشد؛ اگر اسمیت می‌دانست که گزاره (الف) کاذب است، دیگر به گزاره (ب) باور صادق موجه نمی‌یافت. البته، در این تلقی ظاهراً استنتاج (ب) از (الف) صحیح است و از لحاظ منطقی اشکال ندارد. آن‌چه مشکل‌ساز است سرایت دادن توجیه است؛ یعنی نباید توجیه یک قضیه‌ای که در واقع باطل است، به قضیه‌ای که صادق است، سرایت داده شود.

با این توصیف، تعریف نهایی معرفت بدین قرار خواهد بود:^{۱۵}

S, p را می‌داند اگر و تنها اگر،
رتال جامع علوم انسانی

۱. p صادق باشد؛
۲. S, p را بپذیرد؛
۳. S در پذیرش p کاملاً موجه باشد؛
۴. S در پذیرش p به نحوی موجه باشد که p بر هیچ گزاره کاذبی مبتنی نباشد.

جان تورک ساندرز (John Turk Saunders) و نارایان کمپاوات (Narayan Champawat) مثال‌های نقض ذیل را به تحلیل فوق وارد کرده‌اند:^{۱۶}

(الف) فرض کنید که اسمیت معتقد است که «جونز مالک یک ماشین فورده است». این به دلیل آن است که دوست اسمیت، براون، که از نظر وی فردی کاملاً قابل اعتماد

است، دیروز به او گفته است که جونز مالک یک ماشین فورد است. این گفته براون در آن موقع صحیح بوده است، اما امروز جونز ماشین فورد را فروخته است. از قضا، یک ساعت بعد از فروش فورد، جونز متوجه می‌شود که در یک قرعه کشی برنده یک ماشین فورد شده است. در این صورت باور اسمیت به قضیه فوق نه تنها صادق و موجه است، بلکه شرط چهارم تحلیل فوق را هم داراست؛ یعنی باور او مبتنی بر قضایایی است که آن قضایا صادقند؛ در عین حال به این باور اطلاق معرفت نمی‌شود.

پاسخ نقض:

یکی از باورهای زمینه‌ای اسمیت این است که مالکیت گذشته جونز باعث مالکیت کنونی او می‌باشد و حال آن که این باور صادق نیست.

ب) اسمیت باور دارد که (ک) «کسی در این موسسه مالک یک ماشین فورد است». اسمیت این باور خود را بر اساس چهار قضیه دیگر به دست آورده است: (و) «جونز مالک یک ماشین فورد است»؛ (ز) «جونز در این موسسه کار می‌کند.»؛ (ح) «براون مالک یک ماشین فورد است.» و (ط) «براون در این موسسه کار می‌کند.» سپس فرض کنید که (و)، (ز) و (ط) صادق‌اند و لذا اسمیت به آن‌ها معرفت درد، اما (ح) صادق نیست و از این رو، نمی‌توان گفت اسمیت به آن معرفت دارد؛ اما علی‌رغم این که یکی از باورهای زمینه‌ای اسمیت برای باور به (ک) کاذب است، در عین حال می‌توان گفت اسمیت به (ک) معرفت دارد.

پاسخ نقض:

توجیه قضیه (ک) ناشی از قضیه (ح) و (ط) نمی‌باشد، بلکه توجیه گزاره‌های (و) و (ز) به آن سرایت کرده است و از این رو، کذب ذی‌دخلی در میان مقدمات وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، اسمیت از قضایای فوق دو بار به گزاره (ک) می‌رسد. «کسی» در گزاره (ک) طبیعت علی‌البدلی است که هم بر براون صادق است و هم بر جونز. اکنون که روشن شده که این طبیعت شامل حال براون نمی‌شود، این امر موجب نمی‌شود که صدق آن بر جونز هم مخدوش و نا موجه شود؛ زیرا گزاره‌های (و) و (ز) خود مستقلاً و به تنهایی این توانایی را دارد که به گزاره (ک) بینجامد. پس گزاره (ک) در نهایت موجه خواهد بود و اسمیت نسبت بدان معرفت دارد.

راه حل دوم: ابطال ناپذیری (undefeasibility)

این پاسخ نیز توسط لهرر و توماس پاکسون (Thomas Paxson) - استاد فلسفه در دانشگاه ایلینوس جنوبی - در سال ۱۹۶۹ مطرح شد^{۱۷} و سپس در سال ۱۹۷۴ مجدداً از سوی سواين (Swain) مورد توجه قرار گرفت^{۱۸}. در این نظریه شرط چهارمی به اجزاء معرفت اضافه می‌شود؛ بدین قرار:

«حقیقت دیگری وجود نداشته باشد که با ضمیمه شدن آن توجیه از بین برود.»

در نتیجه شخص S می‌داند که p اگر و تنها اگر

۱. p صادق باشد؛

۲. S باور به p داشته باشد؛

۳. S در این باور موجه باشد؛

۴. این باور که p با گزاره صادق دیگری ابطال نشود.

پس، معرفت باور صادق موجه غیر قابل ابطال خواهد بود. در مثال‌های گتیه چون

گزاره‌های (الف) و (ج) باطل شده‌اند، معرفتی در کار نیست.

اشکالی که بر این نظریه وارد است در قالب مثال ترسیم می‌شود:^{۱۹}

۱. من با دلایل قوی اعتقاد دارم که فرزندام در منزل مشغول بازی‌اند.

۲. من بی‌اطلاعم که پس از خارج شدن من از منزل، همسایه‌ام از

طریق تلفن، از فرزندانم دعوت کرده است تا به خانه او بروند و فرزندانم

معمولاً چنین دعوت‌هایی را می‌پذیرند؛

۳. همسر من در خانه است و نسبت به سلامتی یکی از بچه‌ها نگران

است و دعوت را رد می‌کند.

در مثال فوق، اگر گزاره دوم به گزاره اول ضمیمه شود، آن را ابطال می‌کند و اگر

گزاره سوم به آن‌ها ضمیمه شود، باور اول باز می‌تواند معرفت باشد؛ زیرا باور دوم

خود با باور سوم ابطال می‌شود. اکنون، اشکال این است که همواره احتمال می‌رود که

حقیقتی وجود داشته باشد که با افزودن آن، توجیه از بین برود. در این صورت، به

دست آمدن معرفت ناممکن می‌گردد و این چیزی جز شکاکیت نیست.

به نظر می‌رسد که نظریه «اصل انطباق مناسب» (felicitous - coincidence principle) که توسط پیتز کلین (Peter Klein) در سال ۱۹۷۱ مطرح شده نیز تفاوتی با نظریه ابطال ناپذیری نداشته باشد.^{۲۰} کلین شرط چهارم را به این نحوه بازسازی می‌کند:

«هیچ گزاره صادقی وجود نداشته باشد که اگر برای S در شرایط t معلوم گردد، دیگر P برای S معلوم نباشد.»^{۲۱}

راه حل سوم: ادله قطعی (conclusive reasons)

پاسخ دیگری که به شبهه گتیه داده شده این است که در معرفت، ابتدای باور صادق موجه را بر ادله قطعی لازم بدانیم.^{۲۲} بر اساس این رهیافت، فاعل شناسا در مثال‌های گتیه فاقد دلیل قاطع بر باور خویش است. تنها، هنگامی باور فاعل شناسا، معرفت است که بر باور خویش دلیل جامع و قاطع داشته باشد. اکنون، پرسش این است که ادله قطعی چیست؟

در پاسخ به این پرسش، دو نظریه ارائه شده است. یک نظریه این است که در صورتی باورهای M-A ادله قطعی بر این باور به N هستند که اگر N کاذب باشد، M-A نتواند صادق باشد. این نظریه، گرچه موارد نقض را خارج می‌سازد، معرفت خصوصاً معرفت تجربی را ناممکن می‌سازد؛ زیرا ادله آن به این معنا هرگز قطعی نمی‌باشند. تبیین ملایم‌تری از درسک (Fred Dretske) در سال ۱۹۷۱ در این باره ارائه شده است که ادله M-A برای باور به N تنها در صورتی قطعی‌اند که اگر N کاذب باشد، M-A صادق نباشند. میان صادق نبودن و امکان صدق نداشتن، تفاوت فراوانی وجود دارد؛ زیرا اولی از عالم وقوع و دومی از عالم امکان سخن می‌گوید. به تفسیر دوم، این گونه اشکال شده که به اندازه‌ای ضعیف است که با اصطلاح «قطعی» چندان سنخیتی ندارد. جان‌اتان دنسی، اشکال دیگری متوجه این راه حل می‌کند و آن این است که ما باورهای موجهی داریم، بدون این که نسبت به آن‌ها ادله‌ای داشته باشیم؛ مثلاً باور من به این که «الآن درد دارم» کاملاً موجه است و لکن به دشواری می‌توان ادعا نمود که این باور، باوری مبتنی بر دلایلی (قطعی و یا غیر قطعی) است.^{۲۳} البته می‌توان به اشکال دنسی چنین پاسخ داد که در مثال فوق دلیل قاطع وجود دارد که همان علم حضوری فاعل شناسا به درد است.

راه حل چهارم: معلوم غیر ناقصی (nondefective evident)

این راه حل را چیزلم ارائه کرده است. وی، هرچند در وهله نخست مثال‌های نقض گتیه را می‌پذیرد،^{۲۴} در ادامه آن‌ها را ناشی از یک مغالطه آشکار می‌داند و آن استعمال «توجیه» به جای «تأیید» (Confer evidence upon) است و از این رو، از نظر وی مثال‌های نقض گتیه نمی‌تواند اشکالی بر تعریف سستی معرفت ایجاد کند.^{۲۵} البته، چیزلم در نهایت از عنوان توجیه در تعریف معرفت صرف نظر نموده و به جای آن از اصطلاح دیگری مدد می‌جوید. صورت‌بندی نهایی وی چنین است:^{۲۶}

S، هنگامی به h معرفت می‌یابد که

۱. h مورد پذیرش S قرار گیرد؛

۲. h صادق باشد؛

۳. h از نظر S به نحو غیر ناقصی (nondefectively) معلوم تلقی شود.

چیزلم، در توضیح این قید که آن را از ارنست سوسا وام گرفته است،^{۲۷} می‌گوید: «h هنگامی از نظر S به نحو غیر ناقصی معلوم است که یا h از نظر S مسلم باشد و یا h برای S معلوم باشد و از مجموعه قضایایی استنتاج شده باشد که هر کدام برای S دارای دلیلی هستند که آن دلایل مبنای هیچ گزاره نادرستی نمی‌شوند.»^{۲۸}

چیزلم معتقد است که بر اساس این تعریف و بر خلاف تعریف سستی، برای مثال در مثال دوم گتیه، اسمیت نسبت به (ر) (یا جونز مالک یک ماشین فورد است و یا براون در بارسلونا است) معرفت ندارد؛ زیرا این قضیه به نحو غیر ناقصی نزد او معلوم نیست؛ چرا که (ر) مبتنی بر (ج) (جونز مالک یک فورد است) است و (ج) هم مبتنی بر قضایای ذیل است: «جونز تا آنجا که حافظه اسمیت یاری می‌کند همواره ماشین فوردی را می‌رانده است و گاهی به اسمیت پیشنهاد می‌کرده که سوار ماشین او شود. او همواره یک ماشین فورد را در گاراژ منزل خود نگهداری می‌کرده است و...».

این قضایا، حتی در صورتی که جونز مالک یک ماشین فورد هم نباشد، می‌توانند صادق باشند و همین قضایا می‌توانند مبنای یک گزاره نادرست گردند که «جونز مالک یک ماشین فورد است»؛ پس گزاره مستنتج از این مجموعه قضایا نمی‌تواند «nondefectively evident» باشد.

چیزلم مثال‌های دیگر را نیز به همین شیوه مورد بررسی قرار می‌دهد.^{۲۹}

گویا شرط چهارمی که هارمن به تعریف سنتی اضافه نموده، به نظریه چیزلم رجوع می‌کند. آن شرط از این قرار است:

«استنتاج از سوی فاعل شناسا مبتنی بر استدلالی نباشد که اساساً مستلزم یک نتیجه نادرست است.»^{۲۰} هارمن برای شرط چهارم خود از «استدلال بر اساس بهترین تبیین» (explanation reasoning to the best) مدد گرفته، می‌نویسد: «شخص فقط در صورتی می‌تواند از شاهد e برای استنتاج h بهره ببرد که h صرفاً مبتنی بر e نباشد، بلکه h بهترین تبیین برای e نیز باشد و شاهد مبطلی بر خلاف این موجود نباشد.»^{۲۱}

راه‌حل پنجم: نظریه علی (causal theory)

گلدمن (Alvin I. Goldman) - استاد فلسفه در دانشگاه آریزنا - که واضع این نظریه است، انتقاد گتیه را به تحلیل سنتی از معرفت می‌پذیرد و برای رفع نقص آن تحلیل علی از معرفت را ارائه می‌کند.^{۲۲}

در تحلیل علی گلدمن، چرخشی بزرگ نسبت به تحلیل سنتی مشاهده می‌شود. در معرفت‌شناسی سنتی، مسائل معرفت‌شناختی، مسائلی مربوط به منطق و توجیه محسوب می‌شوند. گلدمن به جای تأکید بر دلایلی که یک فرد برای باور خود دارد، معرفت را اولاً و بالذات مسأله‌ای مربوط به روابط علی می‌داند.^{۲۳}

البته، گلدمن تحلیل خود را فقط در حوزه قضایای تجربی (empirical propositions) مطرح می‌کند و تحلیل سنتی را در باب شناخت حقایق غیر تجربی مناسب می‌داند. وی معتقد است که باید میان باور و واقعیت مورد باور، رابطه علی برقرار باشد. او در مورد مثال نقض دوم گتیه می‌گوید: آنچه قضیه (r) را صادق می‌کند، این واقعیت است که براون در بارسلونا است؛ اما این واقعیت هیچ ربطی به باور اسمیت به (r) ندارد؛ یعنی هیچ رابطه علی میان این واقعیت که «براون در بارسلونا است» و باور اسمیت به (r) وجود ندارد.^{۲۴} پس به نظر گلدمن، وجود رابطه علی میان باور و واقعیت مورد باور از شرایطی است که باید در تحلیل معرفت گنجانده شود.

گلدمن معتقد است که این تحلیل از جهتی قوی‌تر از تحلیل سنتی بوده، محدودیت بیشتری می‌آورد و از جهتی ملایم‌تر از آن است و برخی موارد را که در تحلیل سنتی وارد نبوده، شامل می‌شود. قوی‌تر بودن آن به این جهت است که در این تحلیل، ارتباط علی و بازسازی درست از این ارتباط شرط شده است و از این رو، برخی

موارد، از جمله مثال‌های نقض گتیه، از تعریف خارج می‌شود. و ملایم‌تر بودن آن به این جهت است که دست کم بنا بر یک تفسیر مشهور از تحلیل سنتی، فاعل شناسا باید قادر به بیان وجه معرفت خود باشد و باید بتواند دلایل باور خود را به یک قضیه بیان کند؛ اما گلدمن این شرط را لازم نمی‌داند. این رویکرد، حاکی از برون‌گرایی (The Externalism) او در مسأله معرفت است. ما می‌توانیم برون‌گرایی را به این صورت تعبیر کنیم که برای توجیه باور شرایطی معرفت ساز وجود دارند که لازم نیست فاعل شناسا از آن‌ها آگاهی داشته باشد. به عبارت دیگر داشتن باور صادق به یک سلسله امور خارجی - ذهنی بستگی دارد. چه بسا فاعل شناسا، بی آن که توجه به این سلسله علی داشته باشد و دلایل آگاهانه برای شناخت خود داشته باشد، به چیزی معرفت یابد. این نکته نیز در مورد رهیافت‌های برون‌گرا قابل ذکر است که در این رهیافت‌ها شناخت، فرآیندی مادی و محصول فعالیت حیاتی ارگانسیم مغز است. این تلقی، کاملاً مغایر با تلقی سنتی است که شناخت را از آن نفس مجرد می‌دانسته و از همین رو، اراده و روش درست را در تحصیل آن شرط جستجو می‌کردند. به نظر برون‌گرایان، نه فقط شناخت از آن ارگانسیم است، بلکه برای تحصیل آن به روش درست و اراده نیازی نیست؛ زیرا شناخت نتیجه طبیعی کنش‌های فاعل شناسا با جهان اطراف است و از این رو، همچون سایر امور طبیعی، و به همان شیوه قابل تبیین است.^{۳۵}

گلدمن در خاتمه تذکر می‌دهد که مراد از این تحلیل این نیست که برای معرفت تعریفی ارائه کند، بلکه هدف او این است که شرایط صدق معرفت را تبیین کند و شرایط صدق یک چیز لزوماً تعریف آن چیز تلقی نمی‌شود.^{۳۶}

به نظریه گلدمن اشکالات متعددی متوجه شده که برخی از آن‌ها پاسخ‌هایی در خور یافته‌اند؛^{۳۷} اما کماکان این اشکال باقی است که واقعیت در نظریه گلدمن ابهام دارد. آیا مراد از واقعیت، فقط جهان خارج است و یا گلدمن عالم نفس الامر را نیز بخشی از واقعیت می‌داند. اگر گلدمن بر نظر نخست، اصرار ورزد، می‌توان علم به اعدام (نظیر استحاله اجتماع نقیضین) و هم چنین علم به آینده را از موارد نقض نظریه وی دانست.

راه حل ششم: نظریه شرطی (conditional theory)

این دیدگاه از سوی رابرت نوزیک (Robert Nozick) در سال ۱۹۸۱، طرح و تبیین شده است.^{۳۸} بر اساس این رهیافت، کلید شناخت، پی بردن به صدق است. فاعل شناسا از طریق حواس خود می‌داند که نانی بر روی میزی هست؛ زیرا اگر چنین نبود او چنین باوری نداشت. البته، فاعل شناسا باید به گونه‌ای باشد که اگر اشیا اندک تفاوتی پیدا کردند باز او بر این باور خود بماند. نوزیک بر این اساس، به این صورت‌بندی می‌رسد^{۳۹} که:

S, p را می‌داند اگر و تنها اگر

۱. p صادق باشد؛

۲. S به p باور داشته باشد؛

۳. اگر p صادق نمی‌بود، به آن باور نمی‌داشت؛

۴. اگر p صادق می‌بود، S به آن باور می‌داشت.

نظریه نوزیک را می‌توان از دو جهت، اصلاح طرح گلدمن دانست: اولاً طرح گلدمن، فاقد شرط چهارم است^{۴۰} و ثانیاً نظریه نوزیک بر خلاف آن شامل هر دو شناخت تجربی و عقلی (پیشین و پسین) می‌شود.^{۴۱} این نظریه نیز گونه‌ای از توجیحات برون‌گرایانه معرفت است که فرآیند توجیه را به بیرون از حوزه آگاهی فاعل شناسا می‌کشاند.

راه حل هفتم: نظریه اعتمادپذیری (reliability)

این پاسخ که توسط آرمسترانگ (Armstrong) در سال ۱۹۷۳ عرضه شد، شناخت را باور صادقی می‌داند که از طریق روشی قابل اعتماد و معتبر به دست آید.^{۴۲} مراد از اعتمادپذیری، شیوه مناسبی است که اگر به درستی به کار گرفته شود، کاملاً قابل اعتماد است و هرگز به باور کاذب منجر نمی‌شود؛ مثلاً اشکال مثال دوم گتیه آن است که گزاره (ج) «جونز مالک یک ماشین فورد است» از راه معتبر و قابل اعتماد تحصیل نشده است.

این نکته روشن است که نظریه فوق نیز در زمره تحلیل‌های برون‌گرایانه جای می‌گیرد. این نظریه، گذشته از آن که به نحوی به همان دیدگاه‌های ادله قطعی و ابطال‌ناپذیری تحویل پذیر است، از این معضل نیز در امان نیست که وجود روش‌های کاملاً

قابل اعتماد برای تحصیل باور بعید است؛ زیرا آدمی جایز الخطاست. وانگهی، بر فرض وجود چنین روش‌هایی، در به کارگیری روش نیز آدمی بسیار دچار خبط و اشتباه می‌شود؛ از این رو، اگر به کارگیری روش‌های کاملاً قابل اعتماد و خطا ناپذیر لازم باشد، معرفت ممکن نخواهد بود. عده‌ای خواسته‌اند این شرط را بدین گونه اصلاح کنند که این روش‌ها باید نوعاً (و نه کاملاً) اعتماد پذیر باشند. به این تقریر نیز اشکال شده است که چگونه روشی که در مواقعی ناکام بوده است، اکنون برای حصول معرفت کفایت کند؟ این گونه تلقی راه را برای گونه‌ای شکاکیت هموار می‌سازد.^{۴۳}

۲-۳ مخالفت با تعریف سنتی

رهیافت‌های دیگری وجود دارد که از موضع پیشین، یعنی اصلاح و تکمیل تعریف سنتی فاصله گرفته است. بر اساس این رهیافت‌ها، برای گریز از اشکالات گتیه، باید دست از تعریف سنتی یکسره شست و به تعریفی دیگر، با عناصری دیگر دست یافت. دیدگاه برخی از صاحب نظران در فلسفه اسلامی را باید در این نحله گنجانند.

این اندیشمندان معتقدند که نه تنها اشکالات گتیه بر تعریف علم به «باور صادق موجه» وارد است، بلکه علاوه بر آن، این تعریف با مسأله مهم «حالت حدوث» و به وجود آمدن برخی از نظریات و تئوری‌ها در ذهن بشر نیز نقض می‌شود. از این گونه حالات در منطق اسلامی به «حدس» تعبیر می‌شود که در آن اعتقاد به ثبوت محمول برای موضوع بدون واسطه است و از این رو، از بدیهیات تلقی می‌شود. اعتقاد حاصل از این حالت - در عین متکی نبودن به دلیل و توجیه - مطابق با واقع و صادق می‌باشد. از نظر این دسته، اطلاق معرفت بر این اعتقادات صحیح و روشن است و در صورت اصرار بر حصر معرفت در اعتقاد مقرون به دلیل و توجیه، باید گفت که نزاع لفظی است.^{۴۴}

اشکال دیگر این است که تعریف سنتی، علم حضوری را شامل نمی‌شود در حالی که علم حضوری از مصادیق روشن علم است.

از دیدگاه این صاحب نظران ریشه اشکالات تعریف سنتی در دخالت دادن عنصر روان شناختی در تعریف علم است؛ یعنی حتی نباید عنصر باور را در تعریف معرفت گنجانند. مطابق این نظر به هر قضیه و تصدیقی که مطابق با واقع و محکی خود باشد علم اطلاق می‌شود؛ هر چند هیچ کسی به آن معتقد نباشد. به بیان روشن‌تر، در تعریف

سنتی حیثیت ارتباط قضایا با معلومات و محکيات آنها با حیثیت ارتباط قضایا با شخص عالم خلط شده است و سرّ عدم توفیق معرفت شناسان در بیان تعریف صحیح علم و حل نزاع‌های مستمر در مورد عناصر معرفت از همین جا نمایان می‌شود.^{۴۵} اگر به اشتراک لفظی این دو اصطلاح از علم توجه می‌شد و نقض و ابرام‌ها به معنای واحدی معطوف می‌گشت، از ابهام این مسأله کاسته می‌شد.^{۴۶}

اشکال سوم این محققان آن است که در مقام تعریف، عقل با استمداد از مفاهیم اجلی و اعرف معنای معرف را معلوم می‌سازد؛ در حالی که در تعریف علم، مفهوم علم اوضح و اجلی از مفاهیم «باور»، «صدق» و «توجیه» است. این مفاهیم که خود محفوظ به ابهامات و سوالات بسیارند، چگونه می‌توانند معنای علم را روشن سازند؟^{۴۷} بخشی از این نوع سوالات از این قرارند:

الف) آیا مراد از باور همان رأی است؟

ب) مراد از صدق در این تعریف، صدق کلامی است یا متکلمی؟

ج) آیا هر دلیل و توجیهی به کار تعریف علم خواهد آمد یا دلیل خاصی متصور است؟

اشکال چهارم آن است که اگر اقتران به دلیل شرط هر معرفتی تلقی شود، آن‌گاه بدیهیات اولیه را که اعتقاد به آنها از راه دلیل و توجیه حاصل نمی‌شود و صرف تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه، در تصدیق آنها کافی است، باید از تعریف علم (باور صادق موجه) خارج شوند.

اعتقاد این اندیشمندان در نهایت بر این است که گرچه ما برای پیشرفت بحث و داشتن اصطلاح مشترک با غربی‌ها می‌توانیم بر همان تعریف توافق کنیم، ولی این تعریف هرگز تعریف حقیقی علم نمی‌باشد؛ زیرا مفهوم علم بدیهی است و یافتن حضوری مصداق آن جهت فهمیدن و انتزاع مفهوم علم کافی است و از این رو، هیچ گونه تعریفی از آن صحیح نمی‌باشد. اگر مفهوم علم بدیهی نباشد، باید با بررسی و کاوش در وحدت یا کثرت حقیقت علم که یک بحث کاملاً متافیزیکی و نه معرفت شناسانه است، در صدد یافتن حقیقت علم و تعریف صحیح آن باشیم. به هر روی، نمی‌توان به فهم عرفی از واژه علم اعتماد کرد.^{۴۸}

در نقد این رویکرد، تنها به دو نکته بسنده می‌کنیم: نخست آن که از نظر برخی معرفت شناسان، بحث نظری و صرفاً فیلسوفانه، کاشف از حقیقت علم نمی‌باشد، بلکه

باید از دستاوردهای علمی که به نحوی مرتبط با مسأله علم است، بهره جست؛ به عبارت دیگر، سخن گفتن در مورد حقیقت علم بدون رجوع به روان شناسی، زمان شناسی، نفس شناسی و ... ناتمام است.^{۴۹} دوم این که تعریف علم به «باور صادق موجه» تعریفی ماهوی نیست تا لازم باشد که معرف از معرف روشن‌تر باشد، بلکه در این تعریف ویژگی‌های معرفت که بسیط‌تر از آن هستند، بیان می‌شود.

۳-۳ دفاع از تعریف سنتی

ما در این جا به دو دفاعیه‌ای که از نظریه سنتی شده، اشاره می‌کنیم:

الف) عده‌ای با الهام از ویتگنشتاین بدین سو رفته‌اند که در تعریف یک شیء، لازم نیست عنصر مشترکی در همه مصادیق وجود داشته باشد، بلکه مصداق آن شیء بودن کافی است. اگر به تعریف مقبول و عامی برای معرفت دست نیابیم چه مشکلی پیش می‌آید؟ چه چیزی در جهان وجود دارد که به توفیق یا ناکامی در پی بردن به شرایط لازم و کافی برای معرفت بستگی دارد؟ آیا مسأله گتیه جز یک بازی فلسفی نیست که تنها می‌تواند برای بازیگران جذاب باشد؟^{۵۰}

بدیهی است این دفاعیه به جای بررسی مثال‌های نقض گتیه، اصل صورت مسأله را پاک می‌کند.

ب) در دفاعیه دیگری که از تعریف سنتی صورت گرفته، مثال‌های نقض گتیه به ترتیب به چالش خوانده می‌شود. در مثال اول قضیه (ب) یا صادق نیست و یا موجه نیست؛ زیرا درست است که «کلی» بر افراد خودش منطبق می‌شود، ولی آنچه را که اسمیت باور داشت کلی در ضمن فرد خاصی بود (یعنی جونز)؛ به تعبیر دیگر حصه موجود در فردی خاص بود که مطابق با واقع نبود و آنچه الآن به عنوان قضیه صادق تلقی می‌شود، کلی در ضمن فرد دیگری (یعنی اسمیت) است که توجیه ندارد، پس نمی‌توان به آن معرفت داشت. به تعبیر دیگر، آنچه که توجیه دارد، حصه‌ای از انسان است که در ضمن یک شخص است، ولی آنچه صادق است حصه‌ای از انسان است که در ضمن فرد دیگری است. پس عناصر معرفت در هر صورت تحصیل نشده است و علم اسمیت به گزاره (ب) بر اساس همان تعریف سنتی نمی‌تواند معرفت تلقی شود.

بدیهی است که انتقال از یک فرد (جونز) به طبیعت علی البدل اشکال ندارد، ولی در همین جا انتقال و استنتاج ناخود آگاه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که از طبیعت مقید به جونز به فرد دیگری که حصه دیگری از آن طبیعت است (یعنی اسمیت)، انتقال صورت گرفته است. پس ما دو طبیعت علی البدل داریم که هر کدام مقید به مصداق خویش است و از یکی نمی‌توان به دیگری منتقل شد و اشتباه گنیه آن است که دو قضیه را به صورت یک قضیه در آورده است.^{۵۱}

اما در مثال دوم، علم اسمیت به قضیه (ر) نمی‌تواند معرفت باشد؛ زیرا پس از کشف خلاف (یعنی عدم صدق قضیه (ج)، بخش اول قضیه منفصله (ر) (یعنی قضیه «یا جونز صاحب یک فورد است»)) کاذب از کار در آمد و بخش دوم (یعنی قضیه «یا براون در بارسلونا است») نیز گرچه صادق است، ولی چون بر اساس حدس است، توجیه و دلیل ندارد؛ یعنی از عنصر سوم بی‌بهره است. در حقیقت، گنیه در مثال دوم بین منطق و معرفت شناسی خلط کرده است. گزاره (ر) گرچه منطقاً صادق است، به لحاظ معرفت شناسی کاذب است؛ زیرا در معرفت شناسی، قضیه منفصله یک قضیه محسوب نمی‌شود و از این رو، لازمه معرفت به آن، این است که حداقل به یک طرف آن معرفت داشته باشیم که در گزاره (ر) چنین معرفتی نداریم، ولی در منطق برای علم به یک قضیه منفصله، صدق یک طرف آن کافی است که در طرف دوم گزاره (ر) چنین شرطی موجود است.

در پایان باید خاطر نشان ساخت که گرچه به تعبیر چیزلم هنوز هیچ اتفاق نظری در پاسخ به مسأله گنیه وجود ندارد،^{۵۲} ولی راه حل‌های بسیاری که در مهار آن ارائه و تنظیم شده، به تنقیح و تبیین بسیاری از نظریات توجیه انجامیده و عرصه مهمی را در قلمرو معرفت شناسی گشوده است.

پی‌نوشت‌ها

- * از اساتید و عضو گروه علمی فلسفه و کلام مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی.
- ۱ - Keith Lehrer. *Theory Of Knowledge*, (Colorado: Westvien Press, 1995), pp 3 - 4.
 - ۲ - ر.ک: محمد تقی فعالی، *در آمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر*، قم، انتشارات معارف، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صص ۷۷ - ۷۹.
 - ۳ - مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۷، صص ۱۴۵۲ - ۱۴۵۴، البته افلاطون در ثائتوس ۲۱۰ از این نظر بر می‌گردد.
 - ۴ - همان، جلد اول، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، چاپ سوم، ۱۳۸۰، ص ۳۸۷.
 - ۵ - تعاریف چیزمزم و آیر هر دو در مقاله مشهور گتیه نقل شده است؛ ر.ک: *Epistemology: Anthology*, edited by Sosa & Kim, (Blackwell, 2000) p. 58.
 - ۶ - همان.
 - ۷ - مشخصات کامل مقاله شناختی این اثر چنین است:
Edmund L. Gettier, "Is Justified True Belief Kelief Knowledge?", *Analysis*, Vol. 23, (Blackwel, 1963), pp 121 - 123, (reprinted in *Epistemology*, ed: Ernest Sosa and Jaegon Kim, pp. 58 - 59.)
 - مقاله گتیه به فارسی هم ترجمه شده است:
ادموند گتیه، «آیا معرفت باور صادق موجه است؟» ترجمه شاپور اعتماد، *ارغنون* ۷ و ۸، ۱۳۷۷، صص ۳۲۱ - ۳۲۵.
 - ۸ - این مجله صرفاً برای چاپ مقاله‌های کوتاه به کار می‌رود.
 - ۹ - Louis P.Pjman. *The Theory Of Knowlewdge*. Classical and Contemporary Reading, (California: Wads Worth Publiling Company, 1993), p. 30.
 - ۱۰ - شاپور، اعتماد، *انقلاب معرفتی و علوم شناختی*، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱.
 - ۱۱ - *Epistemology: An Anthology*, p. 58.
 - ۱۲ - Roderick M. Chisholm, *Theory Of Knowledge*, (Prentice - Hall India: Brown University, 1987), p. 104.
 - ۱۳ - *Ibid*, pp. 104 - 105.
 - ۱۴ - Jonathan. Dancy, *An Inteoduction To Contemporary Epistemology*, (New York: Basil Blackwell inc, 1986), p. 26.
 - ۱۵ - Lehrer, *Theory of Knowledge*, p. 18.
 - ۱۶ - هر دو مثال ذیل از مقاله گلدمن استفاده شده است. ر.ک:
Alvin I Goldman, "A Causal Theoty Of Knowing", in Louis P. Pjman, *The Theory Of Knowledge*, pp 142 - 143.
 - ۱۷ - Lehrer and Paxon, "Knowledge: Undefeated Justified True Belief" *The Jornal Of philosophy*, 66.8 (1969), pp 225 - 237, (reprinted in Louis P. Pjman, *The Theory Of Knowledge*, PP 146 - 150.
 - ۱۸ - Dancy, *An Introduction To Contemporary Epistemology*, p 29.
 - ۱۹ - *Ibid*, p. 30.
 - ۲۰ - Peter Klein, "A Proposed Definition Of Propositional Knowleage", *The Jornal Of Philosophy* 68. 16 (1971), pp. 60 - 66.
 - ۲۱ - *Ibid*, p 62.
 - ۲۲ - *The Theory Of Knowledge*, ed: L. P Pjman, p. 132.
 - ۲۳ - Dancy. *An Introduction To Contemporary Epistemology*, p. 33.
 - ۲۴ - Roderick, M. Chisholm, *Theory Of Knowlewdge*, p. 105.
 - ۲۵ - *Ibid*, p. 106.
 - ۲۶ - *Ibid*, p. 110.
 - ۲۷ - *Ibid*, p. 109.
 - ۲۸ - *Ibid*.
 - ۲۹ - *Ibid*, pp. 110 - 111.

30 - Epistemology, ed: Sosa And Kim, p. 55.

31 - Ibid, p. 56.

۳۲ - مشخصات کامل مقاله شناختی اثر گلدمن بدین قرار است:

Alvin I Goldman, "A Causal Theory Of Knowing", *The Jornal Of Philosophy*, 64,12 (1967), 355 - 372. (reprinted in the *Theory Of Knowledge*, ed: Pojman, pp. 137 - 146).

33 - *Theory Of Knowledge*, p. 137.

34 - Ibid, p. 138.

۳۵ - رک محمود خاتمی، «مسأله گتیه»، *قیاسات*، سال چهارم، تابستان ۱۳۷۸، ش ۱۲، ص ۱۵۷.

36 - *Theory Of Knowledge*, ed: Pojman, p. 145.

۳۷ - نمونه‌هایی از این اشکالات و پاسخ‌های آن را در منبع ذیل دنبال کنید:

Dancy, *An Introduetion To Contempory Epistemology*, p. 33.

۳۸ - برای مطالعه تفصیلی در باره این نظریه رک:

Robert Nozick, *Philosophical Explanations* (Cambridge MA: Harvard University Press, 1981), pp. 172 - 185, 197 - 217.

39 - Epistemology, ed: Sosa and Kim, p. 56.

۴۰ - البته، در نقد باید گفت که شرط چهارم نوزیک لغو است؛ زیرا برآیند همان شرط اول و دوم است و نکته تازه‌ای ندارد.

۴۱ - «مسأله گتیه»، *قیاسات*، ش ۱۲، ص ۱۵۶.

42 - Dancy, *An Introduetion To Contempory Epistemology*, p. 31.

43 - Ibid.

۴۴ - دیدگاه استاد محمد تقی مصباح یزدی در میزگرد «حقیقت علم»، *قیاسات*، سال چهارم، تابستان ۱۳۷۸، ش ۱۲، ص ۱۸.

۴۵ - همان، ص ۱۹.

۴۶ - همان، ص ۲۰.

۴۷ - همان، ص ۲۹ - ۲۸.

۴۸ - همان، ص ۳۰.

۴۹ - همان، دیدگاه استاد مصطفی ملکیان، ص ۳۹.

۵۰ - این پاسخ در منبع ذیل گزارش شده است:

Dancy, *An Introduetion To Contempory Epistemology*, p. 26.

۵۱ - دیدگاه استاد فیاضی، «هم اندیشی معرفت شناسی»، جلسه هفتم، ۸۰/۲/۱۶، این جلسات در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی برگزار شده است.

52 - Chisholm, *Theorg Of Knowledge*, p. 156.